

نگاهی به گذشته در امروز

نوشیروان کیهانی زاده

شورش اصفهانی‌ها بر ضد ظل‌السلطان

در این روز در اسفند ماه ۱۲۸۵ مردم اصفهان که از دیرزمان بر ضد ظل السلطان والی این خطه شورش کرده بودند در تلگرافخانه شهر متحصن شدند و اعلام کردند که تا محمدعلی شاه قاجار پاسخ تلگرام آنان را ندهد و ظل السلطان (مسعود میرزا) را عزل نکند تلگرافخانه را ترک نخواهند کرد. اصفهانی‌ها ظل السلطان را متهم به ظلم و تعدی و رفتار استبدادی کرده بودند.

شورش اصفهانی‌ها که سرگرم تعیین ولیعهد و برگزاری مراسم محمدعلی شاه که سرگرم تعیین ولیعهد و برگزاری مراسم مربوط بود دادن پاسخ به تلگرام اصفهانی‌ها را به تأخیر انداخته بود. این تعال باعث شد گروهی از اصفهانی‌ها که به ستوه آمده بودند در کنسولگری انگلستان در آن شهر متحصن شوند. در آن زمان تحصن در سفارتخانه انگلستان در تهران و کنسولگری‌های این کشور در شهرهای نشوین می‌شد تا وسیله مداخله هرچه بیشتر اصفهانی‌ها فراهم شود، مقامات بالای کشور بیشتر برسند. از زمان امضای قرارداد سال ۱۹۰۷ سن پترزبورگ (تقسیم ایران به مناطق نفوذ میان روسیه و انگلستان) کار تحصن تشویق بیشتری می‌شد و مردم بی‌خبر از سیاست، فریب می‌خورند که اقدام آنان معایر منافع وطن بود.

سرانجام ۲۵ اسفندماه معادل شاه علی ظل السلطان را از حکومت اصفهان برداشت و بعداً او را حاکم فارس کرد و شورش اصفهانی‌ها پایان یافت.

مردی که سوسیالیست‌های آلمان را متحد کرد
تلاش‌های سوسیالیست‌های آلمان به ویژه «اِوگوست بیل» آندیشمند آلمانی برای ایجاد یک حزب واحد در این روز در مارس ۱۸۷۵ به نتیجه رسید و اعلام شد که در ماه مه (دو ماه بعد) کنگره سوسیالیست‌های آلمان برای تصویب اساسنامه و مراننامه حزب واحد تشکیل خواهد شد. تااین وحدت آلمان به ابتکار بیسمارک و تسریع صنعتی شدن این کشور فرصت مناسبی به «بیل» و همفکرانش داده بود تا حزب واحد سوسیالیست را تأسیس کنند. «بیل» از ادغام فوکرال مارکس و فروبندلاند، اسال، ایدئولوژی «سوسیال‌دموکرات» آلمان را تنظیم کرد که همچنان باقی مانده و الگوری سوسیال‌دموکراسی در سراسر جهان شده‌است. حزب واحدی که در مه ۱۸۷۵ در آلمان تحت عنوان سوسیالیست به‌وجود آمد مادر همین حزب سوسیال‌دموکرات‌های امروز است که حکومت آلمان را به‌دست داد. برای مثال: «بیل» به مراننامه تازه (ایدئولوژی حزب سوسیالیست برای رسیدن به آرزوی مالکیت جامعه بر منابع تولید، عقیده مارکس را که مبنی بر نابودی نظام موجود از طریق انقلاب و سپس دیکتاتوری پرولتاریا است رها کرد و از عقیده لاسال استفاده کرد که رسیدن به این هدف را تدریجی و از طریق اکثریت یافتن سوسیالیست‌ها در پارلمان و وضع قانون و تازاریسی‌نسانتن مخالفان این عقیده با مجاب و قائم کردن آنان بیان داشته‌است. «بیل» که طرح او و همفکرانش در کنگره ماه مه سال ۱۸۷۵ به تصویب رسید و هنوز به قوت خود باقی است برای آغاز کار خواستار آزادی انتشار نشریه و قطع هرگونه سانسور، بازنشستگی همگانی برای سالخوردگان، مستمری برای کارافتادگان، آموزش و پرورش عمومی اجباری و رایگان، درمان همگانی و رایگان، تعطیل اجباری یک روز در هفته، منع کار کردن کودکان و نوجوانان، منع مشاغل سخت و یاخلاف اخلاق برای بانوان، تعدیل دستمزد و مشارکت کارکنان در درآمد کارگاه، وصول تنها یک مالیات از مردم و لغو عوارض متعدد موجود، تعیین مجازات برای اعمال هرگونه تبعیض، اصلاح نظام قضایی و آسان‌سازی کار دادرسی و تشکیل هیات‌های متعدد حل اختلاف به جای بعضی دادگاه‌ها، تعمیم امور رفاهی و تسهیل اعتبارات بانکی برای افراد «خود-اشغال»… . وقوع دو جنگ در نیمه اول قرن ۲۰ که آلمان آغازگر هر دو بود، سرکوب سوسیال‌دموکراسی توسط عوامل ناسیونال‌سوسیالیست (نازی‌ها) که خواهان ربوت نبودند و مشکل وجود دو آلمان- یکی کمونیست- از جمله دلایل تأخیر سوسیال‌دموکرات‌های آلمان برای رسیدن به هدف نهایی بود است، حال آن که این ایدئولوژی در سوئد که مشکلات کمتری داشته‌شد بهتری کرده‌است.

قتل «المتنبی» شاعر بزرگ و انقلابی عرب

هشتم مارس سال ۹۶۵ میلادی (۱۷ اسفند)‌المتنبی (ابوطیب احمد بن حسین) شاعر بزرگ عرب در بازنشست از سفر شیراز و دیدار امیر عبیدالدوله دیلمی به بغداد در نزدیکی این شهر گرفتار راهزنان شد و به‌دست آنان به قتل رسید. وی هنگام مرگ ۵۰ساله بود. ابوطیب که در کوفه (نجف–عراق) به‌دنیاآمده‌بود در جوانی از انقلابیون قهرطی بود. وی در شام (سوریه بزرگ‌تر) تحصیل کرده بود، ولی همفکری با انقلابیون قهرطی (برای اطلاع از اندیشه و کارهای فرقیطیان به تاریخ طبری رجوع شود) دستگیر و دو سال در زندان بود و گفتن شعر را از زندان آغاز کرد. پس از آزادی از زندان در شام ماند و چون در طین‌هایش حاکم دمشق را رهجو کرده بود از ترس او به قاهره گریخت و بعداً از آنجا به‌بغداد رفت. وی علاوه بر قصیده که سبک شاعران عرب بود غزل هم گفته‌است که بدعتی در شعر عرب به‌شمار می‌رود. مولف تاریخ ادبیات جهان از‌المتنبی به عنوان بزرگ‌ترین شاعر کلاسیک عرب نام برده‌است. دیدان اشعار‌المتنبی از کتب معروف نظم عربی است.

ایلدرم یازید در قفس امیر تیمور مرد

ایلدرم یازید اول سلطان عثمانی که در جنگ آتکارا در ژوئیه ۱۴۰۲ میلادی به اسارت امیر تیمور گورکان در آمده بود و تیمور او را در قفس آهنین قرار داده و همانند طوطی همه جا با خود می‌برد هشتم مارس ۱۴۰۳ میلادی در ۴۲سالگی درگذشت. وی پس از درگذشت پدرش مراد اول سلطان عثمانی شده بود. یازید در طول حکومت خود سالونیک را در یونان تصرف کرد، بلغارها را شکست داد و هشت سال قسطنطنیه (استانبول) را در محاصره داشت، ولی موفق به تصرف آن نشد. امیر تیمور احتمالاً قصد جنگ با او را نداشت. وی هنگامی که در شام سرگرم تاخت و تاز بود برای یازید نامه‌ی فرستاده بود که یازید پاسخی بی ادبانه و سراسر افترا به تیمور نوشته بود و همین امر باعث حمله تیمور به قلمرو او شد و با این‌که نیروهای تیمور از نظر شمار به‌مراتب کمتر از نیروهای یازید بودند پیروز شدند و یازید اسیر شد.

www.rooznamak.com

«با دیده‌های گریون / با دل‌های پر از خون / همه دعا بخوین. / شاید بگیره بارون .»

مذهب را، مذهبی بودن را، امر مذهبی را، بر چه اساس می‌توان تعریف کرد؟

۱– می‌توان بر اساس محتوای باورها تعریف کرد: باور به خدای جاودان و خالق؟ «باور به الوهیت، به نیرویی ماورای طبیعی؟ (شخصی باشد یا غیرشخصی)؟ «باور به مجموعه‌یی از دگم‌ها؟ یاور به ماوراء؟ واقعیت را فراتر از وجهه حسانی آن دیدن؟؟ سیستمی از نمادها و تمثیلاتی که برای زندگی مومن، مولد معنی هستند؟»

اما به همه این ملاک‌ها می‌شود– شده‌است – تصره‌یی اضافه کرد و استثنایی را برشمرد و از همین رو تعریف مذهب، مبتنی بر این محورها با مشکل روبه‌رو است. مذهبی را می‌توان بر شمرد که بر سر هر یک از این اصول تردید داشته باشند و در عین حال نامشان مذهب باشد و یا بر عکس غیرمذهب‌هایی که برخی از این ملاک‌ها را پذیرفته باشند بی‌آنکه بشود نامشان را مذهب گذاشت.

۲– می‌توان بر اساس رفتارها و عادات تعریف کرد: «(رابطهٔ کلاری یا قدسی)؟ آیین و مناسک؟ (اعمال تکراری در ستایش امر قدسی، نذر، فدیه و قربانی)؟^۶ تقسیم جهان به دو حوزه قدسی و غیرقدسی؟^۷ سازماندهی نهادینه و یا دسته جمعی مومنین؟ داشتن فعالیت اجتماعی منظم، به قصد قرار دادن خود با یک قدرت کاریزماتیک (تکیه بر بعد جمعی رفتار دینی)»

اما مجموعه این ملاک‌ها نیز تبصره‌بردار است و ارائهٔ یک تعریف مشروع جهانشمول و فرا– فرهنگی از مذهب را ناممکن می‌سازند. (مارسل موس)

۳– می‌توان از طریق واژهٔ شناسی، نقبی به تعریف مذهب زد.

قدم در راه گذاشتن به قصد رسیدن به جایی که اینجا نیست، براساس مجموعه‌یی از باورها و رفتارها نیز که نسبت مومن را با دیگری (وجه اجتماعی) و با امر قدسی (تجربه‌یی درونی و عرفانی) تعیین و تعریف می‌کنند^۸.

بگذریم و بیاییم سراغ خودمان. همین خود در دسترس امروزی / از همین خودی بی‌رسیم که قاطعانه گفته می‌شود مذهبی‌است، براساس محتوای باورها باشد یا مبتنی بر رفتارها، ذهنی باشد یا اجتماعی. جامعه‌ما جامعه‌یی است مذهبی. درست، اما این تعریف، کلی و پدیده‌ی تکراری و این‌کے کمال مطلوب مذهبی بودن و حقیقت جهره دین کدام است و نیز عیالمتاً می‌شود به کناری گذاشت. آن دریندار موجودی که ماییم صحبت کنیم. یعنی از وجهی که باورهای قطعی و ماورایی و استعالی در چشم و دل من مومن پیدا می‌کند. وجهی که مدام دستخوش تغییر است و رنگ و فرم ساختارهای ذهنی مومن، محیط اجتماعی و … . را می‌گیرد. این شروع، به «شرایط فہم» حقیقت توجه دارد و نه طرح حقیقت.

برای بی بردن به کیفیت دیداری امروزین و پرهیز از دل‌غلتیدن به آن باید باشدی که فعلاً نیست –حقیقت مذهب – بررسی نسبی که با حادّه تاریخی عاشورا و شخصیت‌های تاریخی آن برقرار می‌کنیم، اجتناب‌ناپذیر است.

همان تاریخی که اسطوره نبوده، در زمانی مشخص، در مکانی مشخص، به دست آدم‌های واقعی و با انگیزه‌یی روشن اتفاق افتاده، موسس مناسک و بائی آیین‌های مذهبی شده و کم‌کم در چشم و دل مومن به اسطوره بدل گشته‌است. آدم‌ها شده‌اند موجوداتی قدسی (بالفضل و ابا عبدالله و … .) زمان و صخر و روشش (محرم سال ۶۱) شده‌است لازمان. صحرای خشک و بی‌دینداری کربلا شده‌است بهشت، لامکان. دور، غریبال دسترس. فاصله‌یی که مومن می‌کوشد به کمک آیین و مناسک، ذکر یکسری تصاویر و مجموعه‌یی از تذکارها، پر کند و دایط به آن دوردست را ممکن سازد. در حقیقت مومن پس از دور کردن آنها از خود و رانندشان به دوردست، برای دیگر از طریق مناسک آنها را به دنیای خود وارد قدسی و مادی، به تعبیر ایلیداست درونی رشد وجدان مذهبی‌است. تجربه بنیادین یک «دیگرای که در زندگی روزمره حاضر می‌شود. «دیگر» ی از یک از ازل سر زده و تابه ابد برگشیدہ‌یی که حضورش، ضامن تداوم ایمان برای مومن است. موجب درد و حسرت در دل مومن نیز.

بگذریم و برگردیم به امروز خودمان.

گوینده تلویزیون در وسط یک مسابقه تلویزیونی از شرکت‌کننده‌یی پرسید:

«چه جوری است که هر سال و هر سال شور حسینی بیشتر می‌شود؟»

بررسی همین پرسشی که بوی پاسخ می‌دهد، می‌تواند ما را متوجه کیفیت دیداری مان سازد.

آیا دلیل این شور فزاینده شناخت بیشتر ماست یا نیاز بیشتر ما را درد روزافزون‌ما؟ شاید هم این همه، دلایلی با بهانه‌یی برای جور دیگری شدن باشد.

مدام پیدا کردن پاسخ، راه‌های بسیاری را می‌توان رفت. می‌توان به روانشناسی و جامعه‌شناسی و یا تاریخ متوسل شد. اینها راه‌حل‌هایی از بیرون است و به این کار می‌آید که ما به چرایی اوج گیری این شور پردازیم. روانی باشد، اجتماعی باشد یا تاریخی. در حال حاضر صحبت از چگونگی – جور – این شور مذهب در میان مومنین و موسیقی این متون بیشتر از هر بحث و گفت‌وگویی ما را نسبت به کیفیت این شور جدید و نسبت قدیم همانند مذهبی‌بودن و عشقی که نشان تکیه پارگی و گزینشی بودن وجدان مذهبی. آیا نمی‌شود از تاریخ برای استحکام باور دینی مدد گرفت. از تاریخ و نه از اسطوره؟

ث– ما عاشقیم و نه عاقل / و به آن مفتخریم

تکبر و منکر عاشق دیوونه رو ول می‌کنن

سوال و جوابشونو از آدم عاقل می‌کنن

ما تو کلاس عاشقی غیر حسین نداریم

نماز وحشت نمی‌خوایم، ما توی قبر قبرس نداریم

من ترس ندارم ز جهنم! که تو هستی

قانون جزا را تو به سب خنده شکستم

آن لحظه که من زخصت دیدار بگیرم

ما دینداری را عین دیوانگی می‌دانیم، خودفراموشی. استحاله، جایی که تو دیگر نباشی،

من دیگر نیاشد. دیوانگی که ترس از قبر را بشود

افراموش کرد (یعنی پذیرش از مسولیت را و پاس‌خوگی را).

قانون جزا را، به یمن خنده داشتن حسین بن علی(ع) بشود نادیده گرفت و تکبر و منکر

را بشود سر کار گذاشت. در حقیقت برقراری نسبی

که دینداری را مسولیت‌آور نداند. نه در برابر خود و نه در برابر دیگری. دینداری بشود توسل و توکل و . . .

خالص.

تا اینجا، هیچ اتفاق جدیدی نیفتاده‌است. ما

سال‌هاست، شاید هم قرن‌هاست که بر همین

منوال دین ورزیده‌ایم، معذب، پرحسرت، بی مسولیت، نومید و تکه پاره و تسلیم. اما آنچه

در این میان جدید است و از همین رو برخی را

نگران می‌کند، عده‌یی را کنجکاو و جمعی را امیدوار، تصویر جدیدی است که از کربلا و

روشنفکران دینی و در شگفت‌زدگی دینداران عامی می‌شود شنید و دید و حس کرد.

در میانه دوگانه دینداری عوام و خواص / آیا زوداست

اگر از سر زدن نوع جدید دینداری سخن بگوییم؟

دینداری است که نه این است و نه آن، حتی اگر شباهتی به این و آن داشته باشد؟ نسبی؟ نه از جنس نسبت است.

است و نه از جنس نسبت حکیم. ترکیب هم نیشن چیز دیگری است که پیش‌بینی نکرده بودیم. آدم

موجودی است غیرقابل پیش‌بینی و دیندار نیز.

نیوشته‌ها:

۱- مستند مذهبی که به خدای خالق باور ندارد مرده‌هایی را خدا می‌داند که قبلاً انسان بوده‌اند و محدودیت‌های انسانی را شاخته‌اند و بعد خدا شده‌اند (مثلاً کلیت اجداد در مالزی)

۲- این نیز نمی‌تواند ملاک باشد.بویسم مذهب است بی الوهیت. مستند فلسفه‌هایی فرهنگی که به وجود یک یا چند پدیده باور دارند.

پس می‌شود گفت که مفهوم مذهب از باور یا علم باور به دیوینه فراتر می‌رود.

۳- این نمی‌تواند ملاک باشد. فلسفه افلاطونی که مذهب نیست همین نگاه را دارد.

۴- این ملاک امر مذهبی را با مجموعه ناهماهنگی از پدیده‌های اجتماعی یکی می‌گیرد. (جهان‌بینی، ایدئولوژی، سیستم‌های سمبلیک و … .)

۵- اما در مذهب بویسم دعا وجود ندارد. این مذهب متمرکز است

بر روی پراکنج نامل چرا که از نظر او یک موجود به قدرتش بر روی امور بزمنی درگذر بلکه به درجه پیشرفت در مسیر روحانیت سنجیده می‌شود. ولتر و روسو هم دعانی‌کنند با وجود اینکه به قدرت خداوند اعتقاد داشتند.

۶- اما مذهبی هستند بدون آیین (بهاپت) یا برعکس آیین و مناسکی هستند که براساس مذهب طراحی نشده. (آیین ازدواج‌های عرفی)

۷- این تقسیم‌بندی به نظر جهاشمول می‌آید با این وجود برخی مردم شامان از ادنایی می‌گویند که چنین تقسیم‌بندی برایشان وجود ندارد و بر تلاقی این دو باور دارند و از حضور جاری و سیال امر قدسی در همه سطوح مادی زندگی می‌گویند. پروتستانسیسم نیز چنین تقسیم‌بندی را نمی‌پذیرد و قدسی را نه به مخلوقات (نان و شراب و … .) و نه به انسان (قدسین) و نه در ساخت‌وسازی که انسان باطنی و باعث آن است (مثلا مذهب کلیسا و … .) فقط و فقط به خدا اطلاق می‌کند.

پس این نیز نمی‌تواند ملاک باشد چون اجماعی در آن نیست.

8- Jean Paul Willaime: Sociologie des religion Que sais- je 1995

۹- همین نبود اجماع و وجود اشکال منکر مذهب- یا به تعبیری مذهبی بودن- در جماع مختلف این بحث را پیش آورده‌است که دادن تمریف واحد از مذهب ناممکن است و بهتر است از مذهب سخن گفت. مذهبی که هر کدام به یک وضعیت و موقعیت خاص فرهنگی

این نسلی که زندگی را دوست دارد و ترتم و غزل را، برمی‌گردند. (مارسل موس)

چند پرسش از چند پاسخ

سوسن شرعیته



است. برای کشف چگونگی آن، رفتن به مسراغ-مستون صریح موقعیت دراماتیک صحنه است: سر بریده امام حسین(ع)، دستان بریسنده حضرت ابوالفضل. در به دری حضرت رفیق در خرابه‌ها. گهواره صغر. بدن پرتیز، بدن قطعه قطعه. حافظه مومن از آن حادثه تاریخی، صرفاً وجوه کیفیت شعری سر زده است که نگران می‌کند و می‌سپرد. آب را به یاد می‌آورد و تشنگی را. بتیمی رفیق را، مردانگی ابوالفضل را و تنهایی زینب را. چرا حسین آتش شد را فعلاً کسی کاری ندارد، کشته شدن او است که همه دل‌ها را سوزانده‌است، چرایی اش را ندانستی هم ندانستی. و این می‌شود همان تکه پارگی و گزینشی بودن وجدان مذهبی. آیا نمی‌شود از تاریخ برای استحکام باور دینی مدد گرفت. از تاریخ و نه از اسطوره؟

ث– ما عاشقیم و نه عاقل / و به آن مفتخریم
تکبر و منکر عاشق دیوونه رو ول می‌کنن
سوال و جوابشونو از آدم عاقل می‌کنن
ما تو کلاس عاشقی غیر حسین نداریم
نماز وحشت نمی‌خوایم، ما توی قبر قبرس نداریم
من ترس ندارم ز جهنم! که تو هستی
قانون جزا را تو به سب خنده شکستم

آن لحظه که من زخصت دیدار بگیرم

ما دینداری را عین دیوانگی می‌دانیم، خودفراموشی. استحاله، جایی که تو دیگر نباشی،

من دیگر نیاشد. دیوانگی که ترس از قبر را بشود

افراموش کرد (یعنی پذیرش از مسولیت را و پاس‌خوگی را).

قانون جزا را، به یمن خنده داشتن حسین بن علی(ع) بشود نادیده گرفت و تکبر و منکر

را بشود سر کار گذاشت. در حقیقت برقراری نسبی

که دینداری را مسولیت‌آور نداند. نه در برابر خود و نه در برابر دیگری. دینداری بشود توسل و توکل و . . .

خالص.

تا اینجا، هیچ اتفاق جدیدی نیفتاده‌است. ما

سال‌هاست، شاید هم قرن‌هاست که بر همین

منوال دین ورزیده‌ایم، معذب، پرحسرت، بی مسولیت، نومید و تکه پاره و تسلیم. اما آنچه

در این میان جدید است و از همین رو برخی را

نگران می‌کند، عده‌یی را کنجکاو و جمعی را امیدوار، تصویر جدیدی است که از کربلا و

روشنفکران دینی و در شگفت‌زدگی دینداران عامی می‌شود شنید و دید و حس کرد.

در میانه دوگانه دینداری عوام و خواص / آیا زوداست

اگر از سر زدن نوع جدید دینداری سخن بگوییم؟

دینداری است که نه این است و نه آن، حتی اگر شباهتی به این و آن داشته باشد؟ نسبی؟ نه از جنس نسبت است.

است و نه از جنس نسبت حکیم. ترکیب هم نیشن چیز دیگری است که پیش‌بینی نکرده بودیم. آدم

موجودی است غیرقابل پیش‌بینی و دیندار نیز.

نیوشته‌ها:

۱- مستند مذهبی که به خدای خالق باور ندارد مرده‌هایی را خدا می‌داند که قبلاً انسان بوده‌اند و محدودیت‌های انسانی را شاخته‌اند و بعد خدا شده‌اند (مثلاً کلیت اجداد در مالزی)

۲- این نیز نمی‌تواند ملاک باشد.بویسم مذهب است بی الوهیت. مستند فلسفه‌هایی فرهنگی که به وجود یک یا چند پدیده باور دارند.

پس می‌شود گفت که مفهوم مذهب از باور یا علم باور به دیوینه فراتر می‌رود.

۳- این نمی‌تواند ملاک باشد. فلسفه افلاطونی که مذهب نیست همین نگاه را دارد.

۴- این ملاک امر مذهبی را با مجموعه ناهماهنگی از پدیده‌های اجتماعی یکی می‌گیرد. (جهان‌بینی، ایدئولوژی، سیستم‌های سمبلیک و … .)

۵- اما در مذهب بویسم دعا وجود ندارد. این مذهب متمرکز است

بر روی پراکنج نامل چرا که از نظر او یک موجود به قدرتش بر روی امور بزمنی درگذر بلکه به درجه پیشرفت در مسیر روحانیت سنجیده می‌شود. ولتر و روسو هم دعانی‌کنند با وجود اینکه به قدرت خداوند اعتقاد داشتند.

۶- اما مذهبی هستند بدون آیین (بهاپت) یا برعکس آیین و مناسکی هستند که براساس مذهب طراحی نشده. (آیین ازدواج‌های عرفی)

۷- این تقسیم‌بندی به نظر جهاشمول می‌آید با این وجود برخی مردم شامان از ادنایی می‌گویند که چنین تقسیم‌بندی برایشان وجود ندارد و بر تلاقی این دو باور دارند و از حضور جاری و سیال امر قدسی در همه سطوح مادی زندگی می‌گویند. پروتستانسیسم نیز چنین تقسیم‌بندی را نمی‌پذیرد و قدسی را نه به مخلوقات (نان و شراب و … .) و نه به انسان (قدسین) و نه در ساخت‌وسازی که انسان باطنی و باعث آن است (مثلا مذهب کلیسا و … .) فقط و فقط به خدا اطلاق می‌کند.

پس این نیز نمی‌تواند ملاک باشد چون اجماعی در آن نیست.

8- Jean Paul Willaime: Sociologie des religion Que sais- je 1995

۹- همین نبود اجماع و وجود اشکال منکر مذهب- یا به تعبیری مذهبی بودن- در جماع مختلف این بحث را پیش آورده‌است که دادن تمریف واحد از مذهب ناممکن است و بهتر است از مذهب سخن گفت. مذهبی که هر کدام به یک وضعیت و موقعیت خاص فرهنگی

این نسلی که زندگی را دوست دارد و ترتم و غزل را، برمی‌گردند. (مارسل موس)

در حسین چه می‌بیند که با آخرین فرآورده‌های

موزیکال به ستایش او می‌پردازد؟ چه نسبتی میان

موزیک تکنو و ذکر یک مصیبت می‌شود برقرار کرد؟

با این وجود چنین پیداست که ترکیب این دو، مانع از

ایجاد حسرت و درد و شور نیست، یعنی همان

احساساتی که شنیدن مدیحه‌سرایی‌های سنتی در ما

برمی‌انگیزاند. اما این احساسات را در گذشته با زنجیر

و سنج می‌شد برانگیزاند و امروز با ترکیب گیتار و

ترومپت و با موسیقی تند و حرکت‌بخش و … . مداح

نوگرا، با واسطه کردن موزیک آشنا برای نسل جدید و

نیز نمایش چهره‌یی انسانی و کمتر قهرمانی از

شخصیت‌های عاشورا(حضرت ابالفضل، حضرت

رقیه، حضرت زینب، حضرت ابا عبدالله) ما را هم به

گذشته‌های دور پیوند می‌زند و هم به فدای منتظر

نزدیک می‌کند. این همه با رعایت همه آن کلیشه‌های

مرسوم آیینی انجام می‌شود و هیچ اضرائی را برای در

هم ریختن آنان نمی‌بینی. (نوحه، دسته، نذر،

توسل، گریه حتی.) او نیز متوسل است و هر

وسيله‌یی را برای ذکر و به یاد آوردن و برانگیختن

همدردی مشروع می‌داند. با این وجود در این توسل،

کیفیت شعری سر زده است که نگران می‌کند و

دلواپس، بی‌آنکه بشود یقه‌اش را گرفت. به چه نام

می‌شود یقه‌اش را گرفت؟ او دارد می‌گرید، بر سینه

می‌کوبد، به صدای بلند می‌گوید که در آرزوی

کربلایی شدن است و خدایی شدن، گیرم که با نوا

گیتار و ترومپت و … . قدسیت سنج که گفته‌است از

ترومپت بیشتر است؟ فقط می‌شود گفت که آن یکی

سنت است، یعنی «از دیروز تا به امروز آمده» و دلیل

مشروعیتش همین است. انحراف؟ انحراف از چی؟

از سنت یا از حقیقت؟ وفاداری به سنت مهم تر است

یا برقراری نسبت با حقیقت (در اینجا حقیقت

محمدی) احتمالاً آن وجهی که علمای دین را نگران

می‌کند – در عین بیابات به اوج شدت این همدلی با

فاجعه کربلا– وجه خرافی آن نیست وجه دنیایی آن

است، عصری شدنش، همراهی اش با ترتم و غزل.

از کنترل خارج‌شدگی این شور. ترمکززدایی از رفتار

دینی، فردیت بخشیدن به احساس و تجربه دینی.

همان نقشی که قرار بود بر عهده بحث‌های نظری –

عقلاتی و کلامی باشد. ممکن است گفته شود هیچ

اصالتی در این نوع برانگیختن احساسات نیست.

این صورت همه وجوه و اشکال دینداری عاطفی را باید

زیر سوال برد و نه فقط اشکال جدید متاخر را.

نمی‌شود بنای سنتی را گذاشت و از به روز شدنش

انذار داد. اصلاً ماندگاری سنت در به روز شدنش

است. سنت، یعنی بخش به روز شده دیروز. ممکن